

The Impact of Ayatollah Mesbah Yazdi's Political Thought on the Atmosphere of the Qom Seminary

Mohammadreza Abdollah Nasab

Ph.D., Department of Islamic Studies, Farhangian University, Tehran, Iran. mo.ab62@yahoo.com

Abstract

Ayatollah Mohammad-Taqi Mesbah Yazdi, as one of the scholars and prominent figures of the Qom Seminary, has engaged in theorizing about the political teachings of the Islamic government in recent decades. This research, using Ayatollah Mesbah Yazdi's political theory, a descriptive-analytical method, and Thomas Spragens' crisis theory framework, aims to explain the influence of his political thought on the atmosphere of the Qom Seminary. The claim is that Ayatollah Mesbah Yazdi's solutions during the pre-Islamic Revolution era involved leading political-cultural activism through the training of seminary cadres. However, during the Islamic Revolution's rule, his political reasoning was based on a positive approach to political affairs, which, by proposing the political theory of Islam and adopting the discourse of political Islam with a jurisprudential foundation, was organized around rejecting any form of political distortion in the evolutionary path of the Qom Seminary and the Islamic Revolution.

Keywords: Political Thought, Political Islam, Qom Seminary, Mesbah Yazdi, Thomas Spragens' Crisis Theory.

Received: 2022-06-22 ; Received in revised form: 2022-08-09 ; Accepted: 2022-09-17 ; Published online: 2022-10-02

<https://doi.org/10.22034/SM.2024.543354.1781>

© the authors

<http://sm.psas.ir>

Article type: Research Article

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



تأثیر اندیشه سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی بر فضای حوزه علمیه

محمدرضا عبدالله‌نسب

دکتری، گروه معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران. mo.ab62@yahoo.com

چکیده

آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی به عنوان یکی از متفکران و فضایی حوزه علمیه قم، در دهه‌های واپسین، اقدام به تئوری‌پردازی پیرامون معارف سیاسی حکومت اسلامی داشته کرده است. پژوهش حاضر با استفاده از نظریه سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی و روش توصیفی-تحلیلی، و چارچوب نظریه بحران توماس اسپریگنز، درصدد تبیین تأثیر اندیشه سیاسی وی بر فضای حوزه علمیه قم است. مدعا این است که چاره‌اندیشی آیت‌الله مصباح یزدی در دوره پیشا انقلاب اسلامی، میدان‌داری کنشگری سیاسی-فرهنگی از رهگذر کادرسازی حوزوی است؛ گرچه در دوران حاکمیت انقلاب اسلامی، منطق سیاست‌اندیشی وی مبتنی بر رویکرد ایجابی به امر سیاسی است که با طرح نظریه سیاسی اسلام و پذیرش گفتمان اسلام سیاسی فقهتی، بر محوریت طرد هر سنخ اعوجاج سیاسی در مسیر حرکت تکاملی حوزه علمیه و انقلاب اسلامی سامان یافته است.

واژه‌های کلیدی: اندیشه سیاسی، اسلام سیاسی، حوزه علمیه، مصباح یزدی، نظریه بحران توماس اسپریگنز.

این مقاله با حمایت دبیرخانه همایش بین‌المللی یکصدمین سالگشت بازتاسیس حوزه علمیه قم و دستاوردها و نکوداشت آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری(ره) تألیف شده است.

استناد به این مقاله: عبدالله‌نسب، محمدرضا (۱۴۰۱). تأثیر اندیشه سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی بر فضای حوزه علمیه. *سیاست متعالیه*. ص ۱۳۷-۱۵۵.
<https://doi.org/10.22034/SM.2024.713317>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۰۱؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۱/۰۵/۱۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۲۶؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۰۷/۱۰

© the authors

<http://sm.psas.ir>

نوع مقاله: پژوهشی

ناشر: انجمن مطالعات سیاسی حوزه



۱. مقدمه

حوزه علمیه به مثابه نهاد دینی و علمی که برخوردار از پیکره واحدی است، در تاریخ ایران و اسلام، بویژه دوره معاصر، کنشگری وسیع و تاثیرگذاری را در جریانات و مناسبات سیاسی، نشان داده است که شاید بتوان وقوع انقلاب اسلامی و تاسیس دولت اسلامی به رهبری اندیشمندی با تبار حوزوی را مهم‌ترین نقطه عطف سیاست‌اندیشی حوزه علمیه قلمداد نمود. روشن است که چنین جایگاهی، مرادف با عدم التفات و شناخت آسیب‌های احتمالی که دامن‌گیر این نهاد مقدس شده، نیست. چنانکه به اعتقاد استاد مطهری، کسانی که آرزوی اعتلای آیین مبین اسلام را در سر داشته‌اند، نمی‌توانند درباره دستگاه رهبری آن یعنی سازمان مقدس روحانیت نیندیشند؛ زیرا حدوث هر سنخ از اصلاحات اجتماعی، در ارتباط با سازمان روحانیت است (مطهری، ۱۳۸۷، ج ۲۴، ص ۴۸۳).

آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی به عنوان یکی از اندیشمندان مکتب فقهی قم که فقه را از آیت‌الله بروجردی، فلسفه را نزد امام خمینی و علامه طباطبایی، و سیر و سلوک را در محضر آیت‌الله بهجت خوشه‌چینی نمود، از رجال حوزوی است که با اهتمام بلیغ علمی - فلسفی، کنشگری سیاسی خود را در مواجهه با امر سیاسی در حوزه علمیه به ظهور رساند. ایشان در دوره پیش و پس از انقلاب اسلامی، مجتهدی سیاست‌اندیش بود که شش دهه از عمر خویش را صرف آرمان بزرگ ایجاد و تعالی حکومت اسلامی نمود. می‌توان وجه تفاضل وی را در نوآوری برجسته علمی و تک‌منظری نبودن دانست، که کتابت آثار مختلف در حوزه علوم انسانی، بالأخص دانش سیاسی، بهترین گواه آن است.

پژوهش حاضر درصدد است با نظر به نظریه توماس اسپریگنز^۱، به تاثیر اندیشه آیت‌الله مصباح را بر فضای سیاسی حوزه علمیه پرداخته، و نشان دهد که سیاست‌اندیشی ایجابی وی برخاسته از فهم ناب دینی، درک صحیح از رسالت حوزه علمیه تراز و اعتقاد به گفتمان اسلام سیاسی فقاهتی است که تاثیراتی عینی بر میدان‌داری حوزه علمیه در عرصه مناسبات کلان سیاسی ایران داشته است.

۲. نظریه سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی

اصولاً نظریه سیاسی، مبنای سیاست‌اندیشی و کنشگری اندیشمند تلقی می‌شود و هر کنش و نهاد سیاسی فعلی، مسبوق به نظریه یا نظریه‌های سیاسی پیشین است و می‌توان میان نظریه و عمل نسبت دو سویه و هم‌زیستانه برقرار نمود. از این‌رو، تبیین تاثیر اندیشه سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی بر فضای حوزه علمیه،

مستلزم تشریح نظریه سیاسی وی می‌باشد. نظریه سیاسی را تحلیلی رسمی، منطقی و نظام‌واره‌ای از فرآیندها و فرآورده‌های کنش سیاسی دانسته‌اند که با شرحی تحلیلی، درصدد معنابخشی به واقعیت نظم سیاسی است. این دانش‌واژه، برخوردار از دو حیثیت تجربی و هنجاری است، که با ارائه تعمیماتی، امکان استنتاج و استنباط ارزش داوری‌ها را فراهم می‌آورد (طاهری‌پور، ۱۳۸۱، ص ۱۸). بنابراین، کارویژه نظریه سیاسی این است که با تلاش در راستای قرار دادن سیاست در چشم‌اندازی گسترده، تصویری جامع به مخاطبانش ارائه دهد، تا بتوانند با دریافت وجوه خیر و شر رفتارها و نهادهای سیاسی، چگونگی رویارویی با آنها را درک کنند (اسپریگنز، ۱۳۸۷، ص ۲۳).

در نگاه آیت‌الله مصباح یزدی، بررسی نظریه سیاسی اسلام از مهم‌ترین سوالات و چالش‌های تئوریک ایران معاصر از دوره مشروطه تاکنون بوده است. لذا، با اهمیتی خاص، دست به تئوری‌پردازی و تشریح مبسوط ابعاد نظریه خویش نموده است. در نظرگاه آیت‌الله مصباح یزدی، نخستین خصلت نظریه سیاسی اسلام، تأسیسی و نه امضایی بودن آن اسلام است (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۵)، که این مولفه یکی از وجوه تمیز با دیگر نظریات سیاسی معاصر می‌باشد. دومین مسأله، ابتدایی هر نظریه بر مبانی آن است که واکاوی آراء سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی، بیانگر حضور مبنای دین‌شناسی به‌مثابه اساسی‌ترین مبنای نظریه سیاسی می‌باشد.

در این راستا، دغدغه آیت‌الله مصباح یزدی، تأکید بر فهم ناب و دسته اول از دین، و نه خوانش‌های مستشرقان از اسلام است (همان، ص ۴۲)، که دین‌شناسی خویش را متفاوت از دو قرائت دین‌حداکثری و دین‌حداقلی تبیین می‌نماید: «نه چنین است که ما باید همه چیز را از دین یاد بگیریم، و نه چنان است که دین منحصر به رابطه انسان، خدا و حالات و شرایط خاص باشد، بلکه حق این است که همه امور آنگاه که رنگ ارزشی پیدا می‌کند ... اینجاست که دین قضاوت می‌نماید» (نادری قمی، ۱۳۸۱، ص ۴۶). وی در امتداد این نگرش، آشکارا بر همنشینی اسلام با سیاست تصریح می‌کند: «اسلام همه شؤون سیاسی را دربرمی‌گیرد، و همه زندگی ما در قلمرو دین قرار می‌گیرد و هیچ شأنی از شؤون زندگی انسان، خارج از قلمرو دین نیست ... اگر دین چیزی است که در قرآن آمده، شامل مسائل سیاسی - اجتماعی می‌شود» (همان، ص ۵۴). در نتیجه نظریه سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی، نظریه‌ای برخاسته از فهم ایدئولوژیک و نه مدرن از دانش سیاسی است که تفاوت آن را از رهیافت سلبی به امر سیاسی می‌توان استنباط نمود.

۳. چارچوب نظری: نظریه بحران توماس اسپریگنز

پژوهش حاضر مبتنی بر نظریه بحران اسپریگنز است. این نظریه روشی برای فهم نظریه‌های سیاسی بوده

و به کمک آن می‌توان منطق درونی گونه‌های نظریه‌پردازی را کشف نمود. با این نظریه بهتر می‌توان به فهم پیچیدگی اندیشه سیاسی پی برد. نظریه مذکور در عین سادگی و کم ادعا بودن، کارایی زیادی در فهم اندیشه سیاسی دارد؛ ولی در کاربرد آن باید به سه موضوع مهم توجه کرد: اولاً، باید در جامعه بحرانی وجود داشته و از سوی اندیشمندان، این بحران تشخیص داده شده باشد؛ ثانیاً، نظریه‌ای توسط وی در پاسخ به آن بحران ارائه شده باشد. در واقع در صورتی که نظریه یک اندیشمند، پاسخی به بحران زمانه خویش دربر نداشته باشد، حداقل این است که از نظریه بحران نمی‌توان برای فهم اندیشه سیاسی وی بهره برد؛ ثالثاً، اندیشمند مورد نظر، باید دارای نظریه سیاسی منسجمی باشد (حقیقت، ۱۳۹۱).

در نظریه بحران توماس اسپریگنز، متفکر یا ایدئولوگ، ضمن مشاهده بحران یا معضل، اقدام به بررسی علل بحران نموده و پس از تشخیص علل، از راه‌حل مطلوب خویش پرده‌برداری می‌کند. در تشخیص علل بحران و پردازش راه‌حل، جهان‌بینی و روانشناسی اندیشمندان، و شرایط مختلفی که نظریه‌پرداز در آن محیط رشد کرده، و نظریه خود را ارائه می‌نماید، موثر است (اسپریگنز، ۱۳۸۷، ص ۱۸۶، ۲۳۵). از نظر اسپریگنز، هرکدام از نظریه‌پردازان برای رفع بحران‌ها از روش‌های همگونی استفاده کرده‌اند که به لحاظ شکلی و محتوایی تفاوتی ندارد. در گام نخست، متفکر، بی‌نظمی در جامعه خود را مشاهده کرده و ذهن پرسشگر، تولید سوال نموده، و در مرحله دوم، تشخیص علل بی‌نظمی صورت می‌گیرد، و اندیشمند پس از مشاهده بی‌نظمی، در جستجوی علت این بی‌نظمی است. در این گام، اندیشمند باید نقش تحلیل‌گر را بازی کند و مرحله دسته‌بندی روابط علت و معلولی را پشت‌سر بگذارد (خواجه سروی و قربانی آتانی، ۱۳۹۳، ص ۳۷). در این مرحله، سوالاتی به این شرح مطرح می‌شوند: علت و ریشه‌های معضل مفروض چگونه تحلیل می‌شود؟ علت ایجاد و استمرار آن چیست؟ و ترتیب تأخر و تقدم علل درونی و بیرونی آن چگونه است؟ علاوه بر مشکل تشخیص علل بی‌نظمی، در گام بعد نظریه‌پرداز به ارائه درمان می‌پردازد. علاوه بر مشکل تشخیص علل بی‌نظمی، در گام بعد نظریه‌پرداز به ارائه درمان می‌پردازد (اسپریگنز، ۱۳۸۷، ص ۱۸۳-۲۳۵). نوشتار حاضر با توجه به اندیشه و کنش آیت‌الله مصباح یزدی و بهره‌گیری از برخی مراحل تئوری اسپریگنز، سامان‌یابی شده است.

۳-۱. مشاهده و درک ریشه‌های بی‌نظمی در نگاه آیت‌الله مصباح یزدی

در الگوی اسپریگنز، مرحله اول که ناظر به شناخت بحران و بی‌نظمی موجود است، به دلیل نقش زیربنایی آن برای مراحل بعدی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. سیاست‌اندیشی آیت‌الله مصباح یزدی،

مقارن با تحولات و تطورات مختلفی بود که هر یک در منظر تحلیلی وی، بحران و بی‌نظمی ویژه‌ای تلقی می‌شدند:

انزواگرایی سیاسی: حاکمیت دولت استبدادی پهلوی، چالشی‌ترین معضل و بحران سال‌های پیشا انقلاب اسلامی بود، که با اتخاذ رویکرد سلبی برخی از نیروهای اجتماعی حوزه علمیه به عرصه سیاست همراه شد، چنانکه ثمره عملی آن چیزی جز تأیید حکومت وقت نبود. در نگاه آیت‌الله مصباح یزدی، ترویج اندیشه دین و سیاست یکی از انحرافات سیاسی در جوامع اسلامی و حتی برخی از روحانیون بوده است: «متدینان را با ترفندهای مختلف از صحنه سیاست به دور نگاه داشته و اینگونه تبلیغ کرده بودند که اصلاً کسی که مؤمن و متدین باشد، در امور سیاسی دخالت نمی‌کند» (صنعتی، ۱۳۸۷، ص ۳۳). ردپای عینی این بحران در تحلیل آیت‌الله مصباح یزدی، درباره شکست جنبش مشروطه و فضای سیاسی پس از آن مشهود است: «سادگی و بی‌توجهی پیش‌گامان مشروطه و همراهی غرب‌زدگان» عامل مهمی در حذف روحانیان، معرفی شده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۳۳۴-۳۳۹). لازم به ذکر است که این انزواگرایی سیاسی برخی از روحانیون و رهیافت سلبی آن به اجتماع و تشکیل حکومت اسلامی، در عصر پهلوی دوم وجود داشت؛ چنانکه آیت‌الله یزدی یکی از دلایل محرم‌انگی تشکیل جلسات گروه ولایت- که آیت‌الله مصباح دبیر آن بودند- را مخالفت‌های برخی از روحانیون می‌دانستند (یزدی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۰). دغدغه و اهتمام جدی وی در شناخت بحران انزواگرایی سیاسی که شاید بتوان آن را سکولاریسم پنهان نام نهاد، در دوران انقلاب اسلامی هم وجود دارد، چنانکه شرط مصونیت انقلاب اسلامی را رها نکردن سیاست توسط روحانیان می‌داند (مصباح یزدی، ۱۳۷۵، ص ۵۱).

التقاط‌گرایی فرهنگی: علی‌رغم وجود بحران سیاسی حاکمیت طاغوت، اهتمام و التفات آیت‌الله مصباح یزدی به مقوله فرهنگ و ارزش‌های آن را می‌توان مشاهده نمود: «بنده سعی می‌کردم در طول دوران مبارزه، اصالت‌ها و ارزش‌های اسلامی محفوظ بماند، و قربانی مبارزات سیاسی نشود» (صنعتی، ۱۳۸۷، ص ۱۶۴). از جمله مجامع دارای تفکرات التقاطی، انجمن حجّتیّه بود که توسط محمود حلبی (از اساتید حوزه علمیه مشهد) با شعار فراهم کردن زمینه ظهور امام عصر (عج)، بنیان‌گذاری شد. موارد التقاط انجمن مذکور متعدد است، که مخالفت با تشکیل حکومت اسلامی قبل از ظهور را می‌توان از نمونه‌های آن برشمرد. آیت‌الله مصباح یزدی در خصوص جایگاه نگرش‌های صحیح فرهنگ و ضرورت اقدامات فرهنگی معتقد است: «بنده مهم‌ترین وظیفه امثال خودم را فعالیت فرهنگی می‌دانم و فعالیت‌های دیگر، از نگاه بنده جنبه ثانوی دارند ... بنده از وقتی خودم را شناختم و توانستم فعالیت اجتماعی داشته باشم، محور کارهایم را همین قرار داده‌ام و مسایل دیگر همه برایم جنبه ثانوی داشته‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۴۱).

الحادگروی مذهبی: گرچه سابقه آیت‌الله مصباح در تقابل با الحادیون به دهه ۳۰ شمسی و شرکت در جلسات علامه طباطبایی پیرامون پاسخگویی به شبهات مکتب ماتریالیسم بازمی‌گردد، اما مواجهه جدی با تبلیغات گروه‌های مارکسیستی (چپ اعتقادی)، با تئوری‌پردازی افرادی نظیر فرخ نگهدار و احسان طبری که درصدد ترویج افکار الحادی در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب اسلامی بودند، و اهتمام ایدئولوژیک آیت‌الله مصباح یزدی به عنوان نماینده حوزوی، در برگزاری مناظرات ایدئولوژیک با گروه‌های مذکور، در سال‌های اولیه انقلاب اسلامی قابل‌رصد می‌باشد. وی در سال ۱۳۶۰ و با اوج‌گیری فعالیت گروه‌های مارکسیستی، در مناظره‌ای که با حضور احسان طبری، فرخ نگهدار و عبدالکریم سروش برگزار گردید، حاضر شد. آیت‌الله مصباح به نقد این تفکر ادامه داد و کتاب شش جلدی «پاسداری از سنگ‌های ایدئولوژیک» حاصل نقدهای او بر اندیشه‌های مارکسیستی بوده که جلد اول آن در سال ۱۳۶۰ و پنج جلد دیگر در سال‌های بعد منتشر شد.

تجددگروی دینی: از بزنگاه‌های مهم مواجهه آیت‌الله مصباح یزدی با تجدد، مخالفت‌های وی با مواضع علی شریعتی بود: «آنچه یقینی است اینکه، ایشان سخت تحت تأثیر فرهنگ غربی بود، و علی‌رغم اینکه خود را به عنوان مبارز با غرب‌گرایی معرفی می‌کرد... اما حقیقت این بود که ایشان واقعاً تحت تأثیر فرهنگ و علوم غربی بود. مشخصاً تحت تأثیر رنسانس و پروتستان بود» (صنعتی، ۱۳۸۷، ص ۲۴۵). مقطع بعدی و یکی از بحران‌های اجتماعی - سیاسی دوران سیاست‌اندیشی آیت‌الله مصباح، به خصوص در دهه ۷۰ و ۸۰ شمسی، دگراندیشی دینی برخی روشنفکران با تبار حوزوی، همچون مجتهد شبستری و محمد خاتمی است، که البته دگراندیشی آنها محدود به نوگرایی دینی نبود و به حوزه سیاست هم تسری یافت.

در دهه سوم انقلاب اسلامی، برخی نواندیشان دینی با ورود نظری به ساحت حکمرانی، تأکید نمودند که: «بحث حکومت اصلاً بحث فراققه‌ای و فرادینی است، و تکلیف آن را باید در عرصه‌های غیردینی و غیرفقهی دین (یعنی کلام و انسان‌شناسی) روشن کرد (سروش، ۱۳۷۷، ص ۳۵۴). نوع نگاه‌های مذکور به دین از سوی جریان نوگرای دینی که در میانه دهه ۶۰ با مباحث تئوریک مجتهد شبستری و سروش در محافل روشنفکران مذهبی ظهور یافت، در پیوند با نیروها و گفتمان‌های سیاسی به حاشیه رانده شد، و ظهور اسلام سیاسی اصلاح‌طلبی را به همراه داشت که در نهایت، منجر به فعالیت طیف‌ها و جریان‌های فکری که در سال‌های جنگ و بعد از آن به حاشیه رانده شده بودند، گردید. در مشاهدات آیت‌الله مصباح یزدی، تفکر حاکم دوران اصلاحات و روشنفکران حامی آن گفتمان، ترجمان اندیشه‌های «پاگ‌ها و مارتین لوتر»^۱ بود (مصباح یزدی،

۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۰۵). پس می‌توان ادعا نمود که تجدد، پارادایم حاکم بر فضای روشنفکری دوران انقلاب اسلامی است، که در امتداد این مسأله، مجتهد شبستری با پذیرش روش هرمنوتیک، مفاهیم فکری خویش را ذیل عرفی‌گرایی و نفی تراث گذشته، سامان‌دهی و ارائه می‌نماید. به طور مثال، وی در مباحث هستی‌شناسی و انسان‌شناسی و ترسیم جهان مدرن، معتقد است: «در دنیای امروز یک تغییر و تحول گسترده در عرصه زندگی انسان رخ داده که جهان خارج را دائماً زیر سوال می‌برد و ناکارآمدی نظام قدیمی، قانون و نهادهای گذشته را گوشزد کرده و ایجاد نظام دیگر را پیشنهاد می‌کند. انسان امروز محاسبه‌گر و انتخاب‌گر بوده و تجدد، گستره انتخاب‌های او را وسیع‌تر ساخته است، و این امر جهان تقدیری و ازپیش‌ساخته شده و حرکت در چارچوب‌های قضا و قدری را برهم زده و آتوریته‌ها را فرو ریخته و پلورالیت را معنا بخشیده، و او را به بدعت‌گذاری ترغیب می‌کند» (مجتهد شبستری، ۱۳۸۳، ص ۱۶-۱۹). از رهگذر چنین تفسیری، شبستری با پیوند مبانی انسان‌شناسی با عقلانیت، و تأکید بر حضور انسان در برابر الوهیت، دین را گونه‌ای از سلوک یا تجربه دینی معرفی می‌نماید (مجتهد شبستری، ۱۳۸۱، ص ۴۰۳). در اقتضای این تقریر سکولار، شبستری با طرح دوگانه ارتباط انسان/انسان، انسان/خدا، چگونگی سیاست و حکمرانی را به حوزه ارتباط انسان‌ها با یکدیگر مرتبط دانسته، گرچه سعادت معنوی انسان را در ارتباط با خدا تعریف می‌کند؛ لذا، صراحتاً با نظریه الهی حکومت معصومان مخالفت می‌کند: «نظریه حکومت اختصاصی تفویض شده از طرف خداوند به انبیاء، دلیل قابل دفاع ندارد» (هفته‌نامه آبان، ۱۳۷۹/۱/۲۸، ص ۴).

نمونه دیگر بی‌نظمی دینی در نگاه آیت‌الله مصباح یزدی، تقریر مفهوم آزادی انسان و تریابط آن با دین، در انگاره‌های نواندیشان دینی دوران اصلاحات است. در این خصوص، سید محمد خاتمی با سابقه تحصیل علوم حوزوی و در کسوت ریاست جمهوری ایران، آراء و مواضع متعددی درباره تلائم آزادی با دین، دارد: «سرنوشت و وجه اجتماعی دین در امروز و فردا، در گروی این است که طوری دین را ببینیم که با آزادی سازگار باشد. دین اگر در مقابل آزادی قرار گرفته است، لطمه خورده است» (روزنامه همشهری، ۱۳۷۷/۳/۳).

۲-۳. تشخیص و بیان علل بحران از منظر آیت‌الله مصباح یزدی

براساس نظریه اسپریگنز، شرط فهم دقیق مشکل، و همچنین مداوای عملی آن، تبیین علل حدوث مشکل است (اسپریگنز، ۱۳۸۷، ص ۸۰). در این بخش به علل ایجاد و استمرار بحران‌های بخش پیشین اشاره می‌شود.

۱-۲-۳. قرائت نادرست از دین

مهم‌ترین راهبرد آیت‌الله مصباح یزدی در فراز و فرودهای ادوار مختلف تاریخی ایران معاصر، مذاقه و

تقابل نظری با متفکران و نحله‌های دینی بوده که وی آنها را نادرست و ناتمام می‌پنداشته است که از آن به «کج‌روی برخی مصلحان در معرفی اسلام» نام می‌برد. وی در شرح نابسامانی به تفسیر اسلام تہی از مبانی اصیل و منطبق با پسند و رضایت توده‌های مردم که گاهاً دامن برخی از روحانیون را می‌گرفت، اشاره می‌کرد (مصباح یزدی، ۱۳۷۵، ص ۲۹). مواجهه با دکتر علی شریعتی را می‌توان از نمونه‌های مدخلیت فهم دینی، به عنوان یکی از علل بحران جامعه ایرانی برشمرد. در این راستا، آیت‌الله مصباح برخلاف برخی از رجال حوزوی از جمله خسروشاهی، بزرگ‌ترین ایراد شریعتی را نشناختن صحیح اسلام می‌دانست؛ چنانکه علی‌رغم رنگ و بوی اسلام‌خواهی، منتج به زوال آموزه‌های بنیادین اسلام (معاد، وحی و...) می‌شد (صنعتی، ۱۳۸۷، ص ۲۴۱).

بر این اساس، آیت‌الله مصباح یزدی در ایضاح مبسوط بررسی علل بحران فهم نادرست دینی، اقدام به تشریح مبانی دین و اضلاع هندسه آن نمود:

الف) معرفت‌شناسی: نخستین مسأله مهم در رهیافت معرفت‌شناسی آیت‌الله مصباح یزدی، عدم انحصار معرفت ناب به علوم حسّی و اعم بودن آن از شناخت تجربی است (مصباح یزدی، ۱۳۷۵، ص ۶). در این نگرش، کتاب، سنّت، اجماع و عقل، از این جهت حجّیت دارند که اراده خدای متعال را کشف می‌کنند و هرگز در عرض اراده تشریعی الهی، منابعی مستقل محسوب نشده (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۶۲)، و نظریه اصالت عقل را که تنها معیار بازشناسی حقایق را عقل معرفی می‌کند، رد کرده (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۵۲)، و اینچنین بر استنباط خویش از عقل تأکید می‌کند: «عقل می‌تواند به یک سلسله مفاهیم کلی و روابط بین آنها پی ببرد، و اینها هم خودبه‌خود برای تعیین مسیر زندگی کارایی ندارد ... حداکثر توان چنین شناخت‌هایی، شناخت بدیهیات اولیه عقلی آن است که بتواند یک سلسله مسائل فلسفی محض مثل وجود خداوند متعال را اثبات کند» (مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ص ۱۱). پس، برخلاف برخی از رهیافت‌های معرفت‌شناختی سکولار، معرفت‌شناسی صحیح، در پیوند با قوای سلوکی است، چنانکه با تهذیب نفس و زدودن موانع اخلاقی، وصول به معرفت ناب امری ممکن قلمداد می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ص ۲۹۵). در این منظر، کارویژه معرفت‌شناسی، صرفاً در رفع جهالت، ارضای حس کنجکاو یا تأمین اهداف دیگر زندگی انسان نیست، بلکه جایگاه والایی در فهم پدیده‌های سیاسی دارد (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۵).

ب) هستی‌شناسی: یعنی نگرش به هستی و درک انسان از هستی. در واقع اندیشه سیاسی مانند بنا بوده که هستی‌شناسی به‌مثابه یکی از ستون‌های آن است. همچنین واکاوی پیرامون مباحث مهمی چون جامعه و

دولت نیازمند تأملات هستی‌شناسانه می‌باشد. آیت‌الله مصباح معتقدند که مسائل هستی‌شناسی و متافیزیکال، اساسی‌ترین نقش را در سرنوشت بشر و سعادت ابدی، یا شقاوت جاودانی او دارند. لذا، آن را مادر علوم و کلید حل مهم‌ترین مسائل بنیادی در زندگی انسان به‌شمار می‌آورند (مصباح، ۱۳۹۱ الف، ص ۲۷۴). در نگاه ایشان، نگرش به عالم هستی به دو نوع نگرش مادی‌گرایانه و خداگرایانه تقسیم می‌شود که در امتداد آن رهیافت‌های مدرن و اسلامی ظهور می‌یابد. پس می‌توان پدیداری مدرنیسم را در ایران معاصر ناشی از خوانش‌های مادی به نظام هستی قلمداد نمود. بر این اساس، آیت‌الله مصباح یزدی با بهره‌گیری از دانش عمیق فلسفی خویش، سعی در شناسایی آبخور نادرست برخی اندیشه‌های سیاسی معاصر داشت.

ماحصل مباحث مطرح شده، تعریف از دین و نقش آن در ساحت‌های اجتماعی را نشان می‌دهد؛ نقش دین در اندیشه آیت‌الله مصباح یزدی، دارای جایگاه حداکثری است. به عبارتی، شریعت مقدس در حیات بشر، قلمرو و محدوده وسیعی را در هر دو حوزه دنیا و آخرت در خود جای داده است. به طوری که در میان مسائل فردی و اجتماعی، نمی‌توان به مسئله‌ای اشاره نمود که مشمول حکم خدا نباشد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ الف، ص ۴۳). بنابراین، در اندیشه سیاسی اسلام، قرآتی دینی از دموکراسی قابل پذیرش است و اگر به معنای ارزش رأی مردم در مقابل حکم خداوند باشد، هیچ اعتباری ندارد، در غیر این صورت «هیچ تضادی میان دموکراسی و دین وجود ندارد» (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۸۹).

۳-۲-۲. مدرنیته

مدرنیته به یک معنی به جهان‌نگری مدرن و شیوه نگرش انسان نوین به جهان اطلاق می‌شود که در طول سده‌های دوران جدید، در غرب تکوین یافت و پس از آن در دیگر نواحی جهان گسترده شد. اصولاً نقطه آغاز تفسیرهای مدرن، تکیه بر خرد خودبنیاد انسان است که امکان رهایی وی را از اسارت اسطوره‌های ذهنی و تقلید متعبدانه رها می‌کند. در این میان، آیت‌الله مصباح یزدی به عنوان اندیشمند حوزوی و برخوردار از جهان‌بینی توحیدی است. روی دیگر سکه، بی‌نظمی جامعه را در مدرنیته و نضج اندیشه‌های سکولار جستجو می‌نماید. در اقتضای این نگرش، آیت‌الله مصباح یزدی در نزاع تتوریک با روشنفکران دینی دهه ۷۰ و ۸۰ شمسی، پذیرش مدرنیته سیاسی مدنظر آنان را منوط به نسبی‌گرایی در ارزش‌ها می‌داند؛ در حالی که نصوص دینی با اشاره به مفاهیمی همچون «اهدنا الصراط المستقیم» (حمد، ۶)، یا «انّ الدین عند الله الاسلام» (آل عمران، ۱۹)، بر وجود ارزش‌های مطلق و نفی نکتزگرایی ارزش‌های دینی تأکید می‌کنند.

مراد گفتمان روشنفکری دینی از نسبی‌گرایی ارزش‌ها، پذیرش تغییر در روش فهم و تفسیر دین بود. علائم چنین خوانش‌های غرب‌محور در حوزه سیاست‌اندیشی و حکمرانی، در مواضع سیاسی گفتمان اصلاحات

قابل مشاهده است. عبدالکریم سروش، با نگرش الهیاتی و دینی خود، با تأسیس حکومت دینی مخالفت می‌نماید: «حکومت دینی، حکومتی متناسب با جامعه دینی بوده، و جامعه دینی، جامعه‌ای است که در آن چیزهایی می‌گذرد که منافات قطعی با فهم قطعی از دین قطعی ندارد، نه اینکه همه چیزش را از دین أخذ و اقتباس کرده است» (سروش، ۱۳۷۹، ص ۱۲۱). در نگاه وی پلورالیسم مانع پذیرش الگوی حکومت دینی بوده و تن دادن به حکمت دموکراتیک، الزامی است: «هیچ فهمی از اسلام نمی‌تواند دستورالعمل و طرح جامع و مؤثری برای پایه‌ریزی و اداره حکومت دینی به هر شکل و قالبی از جمله به صورت دموکراسی فراهم کند» (سروش، ۱۳۸۸، ص ۷۲).

۳-۲-۳. مهجوریت فرهنگ

در دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، بزرگ‌ترین نقص جوامع، نقص فرهنگی است (مصباح یزدی، ۱۳۷۵، ص ۵). یکی از مطالبات مهم وی از حوزویان که آن را به‌مثابه رسالت از مرزهای اسلامی تلقی می‌نمود، دفاع تئوریک در مواجهه با عقاید منحرف فرهنگی در قلب و اندیشه جوانان بود (همان، ص ۳۸). که فعال‌سازی دوره‌هایی همچون طرح ولایت را می‌توان در این راستا تحلیل نمود. می‌توان آیت‌الله مصباح یزدی را از پیشگامان حوزوی در مسائل فرهنگی دو دوره پیش و پس از انقلاب اسلامی دانست. از جمله فعالیت‌های فرهنگی آیت‌الله مصباح یزدی در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، همکاری در انتشار نشریه «بعثت» و راه‌اندازی نشریه «انتقام» بود. محمود دعایی، نقطه آغاز تأسیس نشریه «بعثت» را تصمیم دانشجویان (طلاب) حوزه علمیه قم، که بیانگر اهداف و آرمان‌های نهضت روحانیت باشد، معرفی می‌کند... که شرح مبانی فکری و تئوریک نهضت روحانیت توسط آیت‌الله مصباح انجام می‌شده است» (دعایی، ۱۳۷۹/۳/۱۸). از سوی دیگر، انتشار نشریه «انتقام» در سال ۱۳۴۳ بود، که مواضع رادیکال‌تری در مقایسه با نشریه «بعثت»، در مواجهه با رژیم پهلوی داشت، و محدود به مسائل روز سیاسی نبود و البته آیت‌الله مصباح یزدی نقش اصلی را در میان نویسندگان داشته است. تداوم کنشگری فرهنگی وی، مدیریت بخش آموزش موسسه «در راه حق» بود؛ این موسسه سال‌ها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، با هدف پاسخ به شبهات مسیحیت که تهدیدکننده افکار جوانان آن روز بود، تأسیس شد. بنیانگذار آن آیت‌الله سید محسن خرازی (از اعظام و فضایل کنونی حوزه علمیه) بود، که با همکاری و الحاق موسسه «اصول دین»، با مدیریت آیت‌الله رضا استادی، موسسه «در راه حق» تأسیس شد. این موسسه، در اواخر دهه ۴۰ به پاسخ‌دهی عقاید مارکسیسم می‌پرداخت، که بخش آموزش آن با مدیریت آیت‌الله مصباح یزدی در جهت تأمین نیروهای فکری و علمی لازم از میان طلاب حوزه علمیه قم، برای مقابله با افکار انحرافی بود، و جزواتی همچون «ایدئولوژی تطبیقی»

و «پاسداری از سنگرهای ایدئولوژیک» منتشر شد (صنعتی، ۱۳۸۷، ص ۱۵۰).

پس از مدتی با گسترش دامنه فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی موسسه «در راه حق»، بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (ع) بنا نهاده شد. بنیاد فرهنگی مذکور، در راستای ایجاد بستر تحصیل فضایی حوزوی در رشته‌های خاص علوم انسانی، از جمله اقتصاد، علوم سیاسی، تعلیم و تربیت، روانشناسی، و جامعه‌شناسی تأسیس شد (همان، ص ۱۹۰). اهمیت راه‌اندازی این بنیاد و جایگاه فکری-فرهنگی آیت‌الله مصباح یزدی در نگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی، اینچنین است: «از اینکه بحمدلله یکی از آرزوهای دیرین دلسوزان به حوزه علمیه و آینده فکری دنیای اسلام به شکل موسسه شما تحقق پیدا کرده، خوشحالم ... ما امروز به فراخور نیاز و استفهامی که در رابطه با اسلام و معارف آن در دنیا وجود دارد، پاسخ حاضر نداریم ... اینکه کسی مثل جناب آقای مصباح به این فکر بیفتد و بیایند روال کار شما را به وجود آورند، ناشی از این سوال چند ده ساله در حوزه است» (حدیث ولایت، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۷۷-۱۸۱).

اقدام دیگر استراتژیک فرهنگی آیت‌الله مصباح یزدی در دوران دولت سازندگی که التفات خاص به امور اقتصادی و توسعه، و نه فرهنگی داشت، تأسیس موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی در قم بود؛ این موسسه پس از بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (ع)، در سال ۱۳۷۴ و با مساعدت‌های مالی رهبر معظم انقلاب اسلامی راه‌اندازی شد. از جمله برنامه‌های این موسسه، تبادل دانشجو در سطح کارشناسی ارشد و دکترا با برخی از دانشگاه‌های بین‌المللی، به منظور تکمیل کادر علمی موسسه و آشنایی با آخرین دستاوردهای علمی جهان بود، که رسمیت قانونی آن از سوی شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۷۴ به وزارت فرهنگ و آموزش عالی ابلاغ شد، و ورودی‌های این موسسه فقط طلابی هستند که حداقل سطح یک درس حوزه را طی کرده باشند، و جزو طلاب رسمی حوزه علمیه قلمداد شوند. در این میان می‌توان به راه‌اندازی طرح ولایت در تابستان سال ۱۳۷۵ اشاره نمود که در واقع دوره آموزش مبانی اسلامی ویژه اساتید و دانشجویان بسیجی سراسر کشور بوده و تدریس مباحث فلسفه سیاست، نظام سیاسی اسلام و فلسفه حقوق را مدنظر دارد.

۳-۲-۴. فقدان تشکیلات و کادرسازی حوزوی

تدقیق در اندیشه و کنشگری آیت‌الله مصباح یزدی، بیانگر اهمیت کادرسازی در رویکردهای اجتماعی وی است. در دهه ۳۰ و با تأسیس مدرسه «حقانی»، سبکی جدید با نوآوری‌های علمی، در تاریخ حوزه علمیه و تحت نظر آیت‌الله العظمی گلپایگانی آغاز شد، که با همکاری شهید بهشتی، در راستای تحقق آرمان‌های اصلاحی حوزه علمیه قم و تربیت طلاب مستعد و کوشا، قدم نهاد. نقش آیت‌الله مصباح یزدی در این کادرسازی، برقراری درس مهمی همچون تفسیر، اخلاق و فلسفه بود (صنعتی، ۱۳۸۷، ص ۲۸۶).

همچنین جمعی از بزرگان حوزه علمیه در اوایل دهه ۴۰ و با محوریت شهید بهشتی با تشکیل گروهی به نام «گروه ولایت» به تحقیق علمی پیرامون طرح حکومت اسلامی جایگزین رژیم پهلوی پرداختند، که آیت‌الله مصباح یزدی دبیر آن گروه بود. همچنین در دوران پهلوی، تشکیلاتی به نام «هیئت مدرسین» با مدیریت آیت‌الله ربانی شیرازی و به منظور ایجاد توافق و هماهنگی لازم در سلسله فعالیت‌های نهضتی حوزویان ایجاد شد، که آیت‌الله مصباح مسئول بخش تبلیغات بودند (صنعتی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۶). به موازات اقدامات فوق‌الذکر، اوج فعالیت فرهنگی - سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی، اواخر دهه ۷۰ و دوران اصلاحات است، که از این دوران دغدغه‌های فرهنگی وی با سیاست‌ورزی گره می‌خورد، و عملاً از دهه ۸۰ در عرصه قدرت سیاسی، نقش قابل توجهی ایفا می‌نماید؛ چنانکه پدر معنوی دولت نهم معرفی می‌شود.

۳-۳. راه درمان و بازسازی

در الگوی اسپریگنز و در مرحله درمان، نگرش واقع‌گرایی و عمل‌مبندی بر آن، اصل مهمی به‌شمار می‌آید. اسپریگنز معتقد است ارزیابی دقیق از افق امکانات در سیاست، به وضوح برای تجویزهای سیاسی، سرنوشت‌ساز است. آیت‌الله مصباح یزدی براساس شرایط و امکانات موجود و واقعیات جامعه خود، درصدد ارائه درمان و تأثیر مطلوب بر فضای دانش سیاسی و جریان‌های حوزوی ایران است.

۳-۳-۱. گفتمان اسلام سیاسی فقهاتی

اسلام فقهاتی به معنای اسلام اجتهادی است؛ یعنی اسلامی برآمده از متد‌های فقهاتی و اجتهادی، که تأکید امام خمینی بر روش جواهری نیز درست‌ناظر بر همین فقه‌مبندی بر روش‌های اجتهادی و فقهاتی بوده است، و این رهیافت مورد تأکید و تصریح ایشان قرار گرفته است: «لازم است علما و مدرسین محترم نگذارند در درس‌هایی که مربوط به فقه است، و حوزه‌های فقهی و اصولی از طریقه مشایخ معظم که تنها راه برای حفظ فقه اسلامی است، منحرف شوند، و کوشش نمایند که هر روز بر دقت‌ها و بحث و نظرها و ابتکار و تحقیق‌ها افزوده شود؛ و فقه سنتی که ارث سلف صالح است، و انحراف از آن سست شدن ارکان تحقیق و تدقیق است، محفوظ بماند» (وصییتنامه امام خمینی، بی‌تا، ص ۳۹۳).

در تحلیل جریان‌شناسی انقلاب اسلامی می‌توان گفت که پس از سقوط رژیم پهلوی، جریان اسلام سیاسی فقهاتی و اسلام لیبرال، که تا قبل از آن به حاشیه رانده شده بودند، با کنار زدن جریان‌های فکری غیراسلامی، به ثبات تقریبی رسیده بودند و به تدریج به دو گفتمان مسلط و البته رقیب تبدیل شدند. این گفتمان‌ها ریشه در پیش از پیروزی انقلاب اسلامی داشته‌اند، اما از نظر سیاسی و اجتماعی در شرایطی

نضح گرفتند که با گذشته تفاوت داشت (جهانبخش، ۱۳۸۵، ص ۲۱۹). در واقع می‌توان گفت که اسلام لیبرال و اسلام سنتی، به عنوان دو مشرب فکری مخالف نظریه اسلام سیاسی فقاهتی مطرح هستند، که با معنادهی متفاوت به مفاهیم اسلامی، سعی در برهم زدن زنجیره دال‌های گفتمان اسلام فقاهتی داشت، چنانکه رد پای ورود و نفوذ آن را در مکتوبات برخی از تحصیلکردگان حوزه علمیه می‌توان مشاهده کرد.

گفتمان اسلام سیاسی فقاهتی برخلاف رویکرد سلبی برخی از حوزویان به سیاست و مشی انزواطلبی، نگاهی ایجابی به جامعه و سیاست دارد که ضمن کنار زدن انفکاک دین و دنیا، و با تکیه بر برداشتی ویژه از اسلام، دین را به عرصه عینی و عملی جامعه کشانده، و با سیاست عجین می‌کند. در این دیدگاه، به اسلام به‌عنوان مکتبی فراتر از دین و عبادات می‌نگرد، و آن را به‌مثابه تنها راه‌حل مشکلات بشر قلمداد می‌کند که هدف نهایی آن بازسازی جامعه براساس اصول اسلامی است؛ اما نه اصولی برخاسته از نگرش اسلام سنتی که دین را بیشتر متولی امور فردی شخص می‌داند، تا اجتماع و سیاست. در مدل اسلام لیبرال که افرادی همچون محسن کدیور بدان اعتقاد دارند، درصدد عبور از نظریه اسلام سیاسی فقاهتی است؛ زیرا در تمثیت جوامع کنونی و زیست انسان مدرن، عاجز است. بنابراین، معتقدند که الگوی حکومت دینی در عصر غیبت معصوم، تعبّدی، توفیقی و تأسیسی نیست، و براساس عقل جمعی مسلمانان و تجربه بشری تعیین می‌شود (کدیور، ۱۳۷۹، ص ۱۶۵).

به نظر می‌رسد نخستین مرحله در ایضاح اسلام سیاسی فقاهتی، بررسی مقوله قلمرو دین در زندگی انسان است، و دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، فارغ از دو رویکرد مطرح حداکثری و حداقلی است. برپایه نگرش حداکثری، دین باید پاسخگوی همه انتظارات بشر باشد و انسان در جزئیات امور، نیازمند دین است. در نگاه ایشان این برداشت نادرست است. در نگاه حداقلی، زندگی به دو بخش دنیوی و اخروی تقسیم شده و قلمرو دین مربوط به امور اخروی است. این نگاه با محتوای ادیان الهی منافات دارد. دیدگاه میانه معتقد به نقش ابزاری دنیا برای آخرت بوده و معتقد است که هیچ شأنی از شئون زندگی، خارج از قلمرو دین نیست (همان، ص ۱۷۶). «و همه آن چیزهایی که در قرآن مطرح شده ... همگی دین است. بنابراین، شامل مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... می‌شود» (مصباح، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۸۲).

در این رویکرد با ترسیم نسبت دین و سیاست، دین با رسالتی موسّع، عهده‌دار تنظیم رابطه چهارگانه انسان با خدا، خود، دیگران و محیط است، که اهداف متوسطی چون تأمین امنیت، عدالت، آزادی و... مقدمه‌ای برای تبدیل شدن انسان‌ها به انسان واقعی است (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۴۵). از منظر اندیشمندان این گفتمان، برخی تحولات دهه‌های پیشین، به‌مثابه رویدادهایی توصیف می‌شود که انسان را از صراط مستقیم

منحرف کرده است، بنابراین، پاسخ جامع و صحیح، بازگشت به مفاهیم و تفاسیر سنتی است که ضمن اعتقاد به توانایی گفتمان مطلوب خویش، پاسخ به مسائل مستحدثه در پرتو منابع معرفت‌شناختی اسلامی، امری مقدور قلمداد می‌شود.

۳-۳-۲. امکان‌پذیری حکومت دینی در عصر غیبت

آیت‌الله مصباح یزدی با معرفی انسان به عنوان موجودی اجتماعی و برخوردار از امیال و خواسته‌های متنوع، و افزایش احتمال تراحم منافع، بر ضرورت قانون به عنوان عامل ایجاد پیوستگی آحاد اجتماع تاکید نموده و حکومت اسلامی را به عنوان ضامن اجرای قوانین می‌شمارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ص ۲۸). در اندیشه سیاسی وی برخلاف نگرش‌های ماکیاولیستی، سیاست ناظر به اداره امور جامعه در راستای حفظ مصالح جامعه (مادی- معنوی) پنداشته می‌شود (مصباح، ۱۳۹۱ الف، ص ۱۸). بر این اساس، تأمین نیازهای معنوی و هدایت بشر به سوی سعادت و کمال، از مهم‌ترین دلایل برپایی و تأسیس حکومت در جامعه اسلامی است (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۶۳).

در امتداد چنین تقریری، آیت‌الله مصباح یزدی همزمان با سرکار آمدن دولت اصلاحات و گفتمان اصلاح‌طلبی که منتج به بسط تئوری دولت غیر ایدئولوژیک توسط رجال حوزوی شد، در خطبه‌های نماز جمعه تهران، شرح مبسوطی پیرامون نظریه اسلام سیاسی و الگوی دولت اسلامی ارائه نمود. ایشان با نظر به فهم دینی خویش و با تاکید بر مدخلیت ایدئولوژی و ضرورت تشکیل دولت اسلامی در عصر غیبت، رهیافتی ایجابی به سیاست و نهاد دولت اتخاذ نموده و کنشگری اجتماعی را تکلیف شرعی تلقی می‌نماید. بر این اساس، وی از لزوم تسری آموزه‌های اسلام در همه ابعاد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و نیز ابتدای دولت مطلوب بر دو عنصر فقاقت و عدالت سخن می‌گوید. پس دین در عرض حکومت نیست، که تنها وظیفه آن تنظیم رابطه انسان با خدا در چارچوب عبادات باشد. در این دیدگاه، دین یک فرانهاده بوده، که حاکم بر همه نهادهای اجتماعی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۳۴۹)، که با سامان‌دهی دال‌های دینی نظیر خدامحوری، سیطره دین بر سیاست، حقوق بشر اسلامی و ولایت فقیه، به منصفه ظهور خواهد رسید (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ص ۱۷۳-۱۸۶).

۳-۳-۳. ولایت مطلقه فقیه

پردازش مسأله ولایت فقیه در آثار علمی فقیهان شیعی، سابقه تاریخی داشته، گرچه با ادله و روش‌های مختلف اجتهادی، مورد تدقیق نظری واقع شده است. برخی از فقها، ولایت مقیّده و نظریه انتخاب حمایت نموده، الگوی حسبیه توسط برخی مجتهدین مکتب نجف از جمله آیت‌الله شیخ جواد تبریزی و آیت‌الله

سیستانی گردید، گرچه نظریه انتصاب و ولایت مطلقه فقیه توسط امام خمینی و عموم شاگردان فقهی وی ارائه شده است. بررسی مواضع و بیانات مختلف آیت‌الله مصباح یزدی حاکی از اعتقاد ایشان به الگوی حکومت ولایت مطلقه به‌مثابه مطلوب‌ترین دولت عصر غیبت است. آیت‌الله مصباح یزدی شرط مهم اطلاق دینی بودن حکومت را نصب مجریان آن از طرف خداوند متعال می‌داند. وی بنابر حکم عقل، فقها را در سه خصلت علمی، عمی و تدبیری، نزدیک‌ترین ابناء بشر به معصومین (ع) معرفی می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ج، ص ۲۰۷).

ایشان به روشنی مراد خویش را از ماهیت حکومت ولایت مطلقه فقیه به این صورت بیان می‌کند: «منظور از ولایت فقیه، ولایت در امور تکوینی در کنار امور تشریحی نیست، بلکه صرفاً شأن مرجعیت دینی و ولایت در امور تشریح است. اصولاً ولایت تکوینی به دلیل اینکه شأنی اکتسابی و قابل حصول برای فقها و سایرین است، به عنوان شرط حصول این نوع ولایت محسوب نمی‌گردد، تا در نبود آن خللی به مشروعیت حاکم اسلامی زند» (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ص ۸۰-۹۳).

در نگاه وی، روش انتخاب فقیه توسط خبرگان، مناسب‌ترین راه است؛ چراکه ولایت امر منتخب متخصصین خواهد بود. البته بنابر نظریه انتصاب، مجلس خبرگان حق ولایت را به ولی فقیه اعطاء نمی‌کند، بلکه کسی را که اصلح برای تصدّی مقام ولایت است، کشف و معرفی می‌کند؛ زیرا این نهاد واجد ولایت نیست، تا معطی آن شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۱خ، ص ۱۳۶). در نظریه انتصاب، رأی جمهور، عامل مشروعیت‌بخش نظام سیاسی و ولایت مطلقه فقیه نیست، بلکه به‌مثابه پیشنهاد به رهبری تلقی شده، و پیمانی است که با ولی فقیه منعقد می‌شود. پس، مفهوم دموکراسی با رعایت شرایطی که اسلام برای حکام، قانونگذاران و مجریان قانون، و برای قضات تعیین کرده، پذیرفتنی خواهد بود (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۲۱).

۴. نتیجه‌گیری

آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی از اندیشمندان و فیلسوفان مبرز حوزه علمیه قم در دوران معاصر است. وی که با جهد و جدّ فراوان علمی در محضر فقها و اعظامی همچون آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله بهجت و علامه طباطبایی تلمذ نموده، از معدود اندیشمندان معاصر است که ضمن گرایش به علوم منقول و معقول، از سیاست/اندیشه‌ورزی و تدقیق نظر در مباحث فرهنگی-سیاسی غافل نماند و در این باره آثار علمی متعددی را به رشته تحریر درآورده است. در اندیشه سیاسی آیت‌الله مصباح، رویکرد ایجابی و در عین حال غیرمدرن به سیاست و کنشگری سیاسی وجود دارد، که می‌توان آن را محصول نظریه سیاسی وی و تاثیرپذیری از

شخصیت امام خمینی دانست. وی برخلاف برخی از رویکردهای سلبی به امر سیاسی، حضوری فعال در عرصه‌های سیاسی - فرهنگی قبل و بعد از انقلاب اسلامی داشته است.

آیت‌الله مصباح یزدی از متفکران حکمت متعالیه است که با التزام به فلسفه سیاسی آن و ورود به مسائل اجتماعی، تعالی سیاسی جامعه را پیگیری می‌نمود. وی با دغدغه‌های فردی و اجتماعی، براساس خوانش ناب از آموزه‌های دین اسلام و امعان نظر در علوم مختلف، به ترویج و هژمونی سیاست انقلابی بر فضای حوزه علمیه در مقاطع مختلف عمر خویش همت گمارد. از این‌رو با بررسی و شناخت نابسامانی‌های فرهنگی - سیاسی جامعه ایران در دو مقطع قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، از یک‌سو با مواجهه‌ای تئوریک با اندیشه‌های التقاطی و دگراندیش از جمله مارکسیسم و سکولاریسم، و از سوی دیگر با کادر/ جریان‌سازی معرفتی - سیاسی، در راستای بهبود فضای انقلابی در حوزه علمیه قم گام نهادند.

منابع

قرآن کریم

- اسپرینگز، توماس (۱۳۸۷). *فهم نظریه‌های سیاسی*. ترجمه فرهنگ رجایی. تهران: انتشارات آگه، چاپ چهارم.
- جهانبخش، فروغ (۱۳۸۵). *دموکراسی و نوگرایی دینی در ایران*. ترجمه جلیل پروین. تهران: گام نو.
- حدیث ولایت. قم: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷، ج ۳.
- حسینی زاده، محمدعلی (۱۳۸۶). *اسلام سیاسی در ایران*. قم: دانشگاه مفید.
- حقیقت، سیدصادق (۱۳۹۱). *روش‌شناسی علوم سیاسی*. قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- خمینی، سید روح‌الله (بی‌تا). *وصیینه‌نامه سیاسی - الهی*.
- خواجeh سروی، غلامرضا؛ قربانی آتانی، جواد (۱۳۹۳). *تحلیل و سنخ‌شناسی تفکر سیاسی در تاریخ معاصر ایران*. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۲۹(۲)، ص ۳۳-۷۴.
- دعایی، محمود (۱۳۷۹/۳/۱۸). *مصاحبه با هفته‌نامه پرتوسخن*، شماره ۳۲.
- روزنامه همشهری، ۱۳۷۷/۳/۳.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۷). *مدارا و مدیریت*. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۹). *سیاست‌نامه*. تهران: صراط.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۸). *بر شانه غول‌ها ایستاده‌ایم*. *بازتاب اندیشه*، شماره ۱۳۹.
- صنعتی، رضا (۱۳۸۷). *گفتمان مصباح*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- طاهری‌پور، احمدرضا (۱۳۸۱). *نظریه سیاسی، فلسفه سیاسی و ایدئولوژی سیاسی*. *علوم سیاسی*، شماره ۱۸.
- کدیور، محسن (۱۳۷۹). *دغدغه‌های حکومت دینی*. تهران: نی.
- مجتهد شبستری، محمد (۱۳۸۱). *تقدی بر قرائت رسمی از دین*. تهران: طرح نو.
- مجتهد شبستری، محمد (۱۳۸۳). *تأملاتی در قرائت انسانی از دین*. تهران: انتشارات طرح نو.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۵ الف). *کیفیت تأثیر نهضت کربلا در انقلاب اسلامی ایران*. در: *مجموعه مقالات ششمین سمینار بررسی سیره عملی و نظری امام خمینی*.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۵ ب). *مباحثی درباره حوزه*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۶). *راه و راهنماشناسی*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۸). *نظریه سیاسی اسلام*. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ج ۱.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۹). *حقوق و سیاست در قرآن*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ج ۱.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۲). *مبانی و مبادی مردم‌سالاری دینی*. *دانشگاه اسلامی*، شماره ۲۰.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۲). *نظریه سیاسی اسلام*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ج ۲، ۴.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۳). *آموزش فلسفه*. قم: سازمان تبلیغات اسلامی، ج ۱.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۶). *نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۷). حکومت اسلامی و ولایت فقیه. تهران: امیرکبیر.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۸ الف). عدالت و پیشرفت در دولت دینی. حکومت اسلامی، شماره ۵۲.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۸ ب). از آنچه می‌ترسیدیم اتفاق افتاد. یادآور، شماره ۴-۵.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۰). جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن. قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱ ب). پرسش‌ها و پاسخ‌ها. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱ ج). پاسخ استاد به جوانان پرسشگر. قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱ الف). تماشای فرزندی و فروزنگی. تدوین و نگارش غلامرضا گلی زواره. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱ خ). چکیده اندیشه‌های بنیادین. تحقیق و نگارش محمدمهدی نادری و محمدمهدی کریمی‌نیا. قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۲). حقوق و سیاست در قرآن. قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۷). مجموعه آثار. تهران: صدرا، ج ۲۴.
- نادری قمی، محمدمهدی (۱۳۸۱). نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه. قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- هفته‌نامه آبان، ۱۳۷۹/۱/۲۸، شماره ۱۲۱، ص ۴.
- یزدی، محمد (۱۳۸۰). خاطرات آیت‌الله محمد یزدی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.